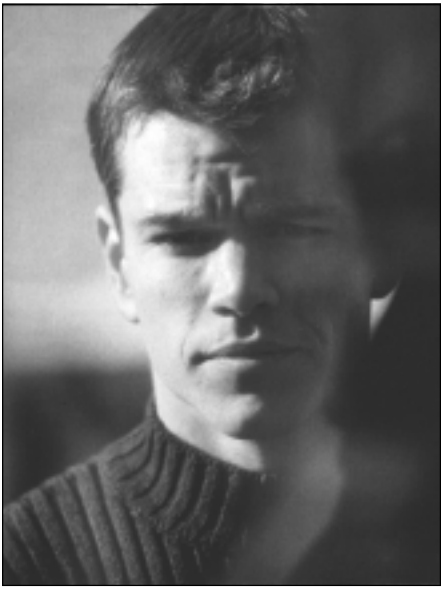


## پای صحبت مت دیمین (بازیگر «اولتیماتوم بورن»)



«قضاوت درباره هر فیلم به نظم ده سال بعد از ساخت آن است»

تا قبل از نقش «جیسن بورن» به سال ۲۰۰۲، همه او را به عنوان بازیگر «ویل هانتینگ خوب» و «نجات سرباز رایان» می شناختند و کسی اصلاً باور نمی کرد بتواند «ستاره اکشن» بشود... مت دیمین بعد از اولین بخش «بورن» به اسم «هویت بورن» (The Bourne Identity) - که به فروش ۱۲۲ میلیون رسید - در ردیف محبوب های حادثه آفرین هالیوود قرار گرفت. داگ لیمن (کارگردان فیلم نخست) به دلیل درگیری با مسئولین استودیوی پونیورسال از ساخت قسمت دوم انصراف داد و به جایش پل گرینگراس (کارگردان انگلیسی) دنباله آن را با عنوان «برتری بورن» (The Bourne Supremacy) بر پرده آورد. با توفیق فیلم دوم، کارگردانی قسمت سوم یعنی «اولتیماتوم بورن» را هم به عهده گرینگراس سپردند که مدتی به اکران آمده است. با مت دیمین درباره سری «بورن»، خانواده و حرفه اش گفت و گو شده است.

گویا تا شروع فیلمبرداری فیلم آخر «اولتیماتوم بورن» سناریوی کامل در اختیار نداشته اید...

درست است، یک سناریوی خوب نداشتیم (می خندد). خودتان حساسیت آمریکایی را در برابر صرف هزینه ها می دانید. هر ثانیه که من روی پرده باشم، هزاران دلار خرج دارد. مهمترین مسئله اینست وقتی صحنه یی در «بورن» خوب از کار در نیاید، آنها نمی خواهند در فیلم باشد. من بسیاری صحنه های بد و وحشتناک بازی کرده ام که هیچوقت در فیلم اصلی نیامده است.

بسیاری لوکیشن های مختلف در فیلم آمده، از مادرید و مراکش گرفته تا لندن و پاریس و نیویورک... فکر می کنم کار کردن بسیار خسته کننده بوده است. در فیلم هم از قیافه خسته نان معلوم است. بله، خُب، دو چیز هست. یکی، سخت ترین کاری بود که تا به حال کرده ام و پاداشی هم نداشته و ندارد. دوم هم اینکه موقع کار حرفش را می زنند و بعدش دیگر هیچ به نظر می رسد درست نقطه مقابل فیلم های «اوشن» است. کامله، در آن فیلم ها شکل تفریح و تفنن دارد. البته روزهای تفریحی هم سر فیلم «بورن» داشتیم ولی شوخی های سوزناکی بود!

نکته جالب در فیلم جدید «بورن» اینست که شما در آن دیالوگ بسیار کم دارید.

احساس کردیم که شخصیت داستان وقتی حرف نزنند بیشتر تأثیر می گذارد. صحنه هایی در فیلم بود که هنگامی دیدیم گفتیم «چقدر دارد حرف می زند!» صحنه های دیالوگی زیاد داشتیم ولی تشخیص دادیم که بهتر است بیشترشان را حذف کنیم. (می خندد).

شخصیت «بورن» به همچنین در جاها و فضای بسیار بسته و محدود در گیر می شود و زد و خورد می کند.

اگر می شد در توالی هویما هم زد و خورد می کردیم! در جایی گفته اید که خستگی تان در فیلم دو دلیل داشته است.

یکی از دلایل این بود که صاحب چپه شده ام. شاید دلیل اصلی خستگی ام این بوده که شب ها تا صبح به خاطر گریه بچه بیدار می ماندم.

تصور می کنیم که بسیاری مردم فیلم های «بورن» را چیزی مشابه آثار «جیسن باند» می بینند، به همین لحاظ فیلم های اخیر «باند» تاریک تر و واقعی تر شده اند.

اما شخصیت ها در اساس با هم متفاوت اند.

هر دو فیلم های اکشن هستند، فضای هیجان انگیز در شهرهای مختلف دارند و موضوع آنها جاسوسی است. خُب، بله ولی منظورم اینکه جیمز باند یک امپریالیست و موجودی زن گریز است که مارتینی می نوشد و جوک می گوید و آدم ها را راحت می کشد. در حالیکه «بورن» یک زن گریز شکنجه شده است که دوست دخترش

شده است. به خوبی می توان ذهن خلاق گرینگراس و نحوه دید او در آگاهی متافیزیکی اش را احساس کرد، در جایی که فیلمساز «بورن» را می پاید و ارتباطش با دوربین که مواظب اوست، در حالیکه دشمنان نومیدانه در تلاشند تا او را به قتل برسانند. تنش و تحرک و انرژی «اولتیماتوم بورن» در دیگر صحنه ها، حکایت از ذکاوت و نوآوری فیلمساز دارد مثل صحنه یی که «بورن» طرح ساختگی ملاقات با «پاملا لندی» (با بازی جون الن) را می ریزد. زنی که سرپرست جاسوسان است اما اینک طرف اوست و می خواهد دفتر «سیا» را از نابکاران پاک سازد. یا در صحنه رویارویی با مأمور دیگر «سیا» (با بازی جولیا استایلز) که به او می پیوندد و هر دو ناگزیر به فرار از دست یک مزدور خطرناک می شوند بدون آنکه کلیشه وار عشقی بین شان به وجود آید. گرینگراس این بار حتی بیش از «برتری بورن» تعلیق و هیجان را پی می گیرد و چنان حادثه را خلق می کند که دیگر کسی به داستان و قصه نمی اندیشد. این بار و در این فیلم است که عاقبت هویت «بورن» برملا می شود و در می یابیم که بر او چه گذشته است. یک ماجرای مرموز در دوره جنگ سرد دهه ۸۰ و دیمین با آن چهره کودکانه به صورت ماشین هولناکی در می آید و «بورن» را تبدیل به قهرمانی مینی مالیست می کند. به شکل یک نابودگر و آنچه به شخصیت او بُعد انسانی و واقعی می بخشد، پرداخت گرینگراس است و



پرویز نوری

E-mail: parviznouri@hotmail.com

## این تابستان پول در آرد...!



عوامل جذب کننده، سیل عامه را به سالن ها کشانده باشد؟ فیلم هایی فاقد تأثیر چگونه محبوب می شوند؟ خصوصاً وقتی این سری را با فیلم های اول خودشان مقایسه کنیم. چرا باید سودآور باشند؟ واقعاً ما هم نمی دانیم و گنج مانده ایم. اصلاً موضوع چی هست؟ چرا دیگر سینما رو بعد از تماشای فیلمی حداقلاً یک هفته پس از نمایش، از آن یاد نمی کند؟ از مثلاً یک صحنه مهم، از یک پیچ غیر قابل پیش بینی در داستان، از بازی بازیگران و نقش آنها، از یک شوخی خنده آور در فیلم؟ تمامی اینها در سینمای امروز محو شده اند. فقط می خوانیم که فیلم امروز "پاپ کالچر" (فرهنگ عامه) است، حالا کجایش؟ باز نمی دانیم. فیلم با تبلیغ عظیم گول زنک، با هیاهو و سریع بر هزاران پرده به نمایش در می آید و استودیو چی ها هم مدعی می شوند که همان روزهای اول شرط است و تماشاگر دیگر لزومی ندارد تا هفته چهارم صبر کند.



این درست اما آنها گویا نمی دانند تماشاگری که این فیلم ها را نمی پسندد تا هفته چهارم صبر نمی کند و به آنچه هم که درباره شان شنیده، وقتی نمی گذارد. لزومی ندارد به تابستان های دور برگردیم. در همین سالهای اخیر «پارک جوراسیک»، «گلا دیاتور» و «حس ششم» آمدند و در ذهن ها ماندند چون قبل ترش شبیه نداشتند. حقیقتاً بدترین خبر برای سینما روهای امروز اینست که استودیوچی ها بدون توجه به فکر و شعور و سلیقه آنها، پول می سازند. پس ذوق کنیم که به آخر تابستان رسیده ایم و در انتظار وعده های خوش سینمای پاییز نشسته ایم.

## بازی جاسوسی

«اولتیماتوم بورن» - The Bourne Ultimatum



پُر آنتریگ محسوم می کند و «بورن» که با حسی قوی به کمک سل فون به خبرنگار می گوید به کجا برود تا در امان باشد. یا چگونه خود را از تیررس دوربین تعقیب کنندگان دور نگه دارد و تنها یک اشتباه موجب خواهد شد تا هدف و قربانی «نوا واسن» (با بازی دیوید استراتون) - رییس فاسد و رذل اتاق کنترل «سیا» - قرار بگیرد که او را در مانیتور هایش می بیند (صفحه یی که به نوعی دیگر یادآور تعقیب فیلم «مکالمه» ی فورد کوپولاست). نه تنها ذهن بلکه احساس آدم را درگیر می سازد و به مؤثرترین وجه از چشم تکنیک بهره می گیرد. صحنه آن قدر طبیعی اجرا شده و مردم عادی بدون توجه در خیابان ها می گذرند که اصلاً به نظر نمی رسد طبق نقشه انجام

شاید هنوز هم فصل را فصل تابستان بدانیم اما هالیوودی ها چترهای خود را از ساحل ها برداشته و بسته و به خانه ها بازگشته اند. با نمایش فیلم کاملاً تجاری «ساعت شلوغی ۳» معلوم شد که به پایان فصل بزرگ تجارت سینما رسیده ایم. در هفته های باقیمانده فیلم هایی از جنس «ما فوق



بد» (Superbad) و امثال آن را شاهد خواهیم بود. حالا وقتش است که وضعیت سینما را در تابستان امسال بررسی کنیم. طی ۱۴ هفته - و اغلب اندکی بیش تر - با چهار فیلم فروش بالای ۳۰۰ میلیون، هالیوود باید حسابی سرحال باشد. دعا را هم باید به جان فیلم های «اسپایدرمن ۳»، «شرک سوم»، «دزد دریایی ۳» و «دگرگون سازان» (Transformers) کرد که قاعدتاً جزو ۲۵ فیلم پُر فروش تاریخ سینما محسوب می شوند. البته فقط به جهت سرگرم ساختن و یا تماشاگران ساده را مرعوب کردن و گرنه نقش



چندانی در ثبت فیلم به مثابه هنر در تاریخ سینما نخواهند داشت. می دانیم که فیلم باید سرگرم کند. این تابستان هم انبوه تماشاگران سرگرم شده اند. از طریق نقاشی/عروسکی (رته تویی) و یا «سیمسون» و یا کمیدی طنز آلود «حامله» (Knocked up) و یا باز هم «هری پاتر» و خلاصه اکشن های پُر تعلیق «بورن». از نظر ما عیبی هم ندارد. اما چه طور می توان پذیرفت که آن «عنکبوت» و «شرک» و «دزدان دریایی» و «دگرگون سازان» با محتوایی پوچ و کم ترین

در نگاه نخست آنچه این بخش سوم «بورن» را برجسته می سازد، تکنیک نوی آن با حرکات مارپیچ و تغییر جهت زوایا و دوربین متحرک از تصاویر مردی است در حال فرار از نیروهایی که احساس می کند نمی تواند ببیند. پل گرینگراس به طرز زنده و تیز هوشانه، تعلیق و هیجان را چنان بر صحنه می نشاند که مخاطب را کاملاً سرمست می سازد.

دوربین روی دست شخصیت ها را از ایستگاه های ترن، فرودگاه ها و دفاتر در ساختمان های بلند (مرکز «سیا» به طور پنهانی در منهن) تعقیب می کند و ما را به کوچه های سنگی باریک و پُر پیچ و خم مادرید و طنجه می برد. نماها طوری در هم تنیده شده و از یک نما به نمایی دیگر می جهد که به نظر می رسد حادثه خلق نمی گردد بلکه به هنگام جهش، و شکار می شود. نتیجه البته لحظه یی است که ما آنرا بی آنکه در انتظارش باشیم، تجربه می کنیم. در آغاز «جیسن بورن» (با بازی مت دیمین) - یک آدمکش خائن «سیا» که اکنون در سه قاره تحت تعقیب است و می کوشد با یک خبرنگار انگلیسی (با بازی پدی کانسیداین) ملاقات کند و از طریق او بتواند با گذشته اش ارتباط برقرار سازد - به گونه یی معرفی می شود که مغز شویی شده و هویت خویشش را از دست داده است. گرینگراس این مخمصه و تنگنا را با تعاقب دو مرد و راه بستن بر دشمنان با انفجارهایی کوچک،

مُرده و او نمی تواند به زن دیگری نگاه کند و باید بار آن گناه را به دوش بکشد و از کارهایی که می کند شرمند باشد.

قبل از «هویت بورن»، در فیلم های «همه اسب های زیبا» و «بگرونس» بازی کرده بودید که هیچ کدام موفق نبود. بنابراین نیاز به یک اثر قوی داشتید.

آن پایان کارم پس از آغاز با «ویل هانتینگ خوب» بود. در سال ۲۰۰۲ به من کم تر پیشنهاد شد و دو تا فیلم هایم کار نکرد و «هویت بورن» یک سال در جعبه ماند. بالاخره کلی از صحنه ها را مجدداً فیلمبرداری کردیم و به نظر نمی رسید فیلم موفق از کار در آید.

بیس «چوپان خوب» (The Good Shepherd) و «بورن»، «رفتگان» (The Departed) و «اوشن» آمد و لحظه هایی خوب را برایتان ایجاد کرد.

موج خوبی بود و امیدوارم آخرش نباشد. واقعاً از «رفتگان» و «چوپان خوب» لذت بردم. قضاوت درباره هر فیلم به نظرم ده سال بعد از ساخت آن است.

بازیگری وجود داشته که تا زگیها در فیلمی هوش از سرتان برآید؟ می دانید کی؟ کریستین بیل. فیلم «زمان های سخت» (Harsh Times) را دیده اید؟ او در آن فیلم و در «پرسیتز» در همان سال فوق العاده بود.

آیا فیلمی بوده که بازی نکرده اید اما بعدش پشیمان شده باشید؟ «کوهستان بروکبک». چند سال پیش، گاس ون سنت (کارگردان «ویل هانتینگ») می خواست آنرا با من و

واکین فینیکس بسازد. ولی من باید به ایتالیا می رفتم تا در فیلم «آقای ریپلی با استعداد» بازی کنم و پشت سرش در «همه اسب های زیبا». گاس تصمیم داشت «بروکبک» را بلافاصله شروع کند. به او گفتم: «گاس، من دارم می رم یک فیلم درباره همجنس بازی رو بازی کنم و بعدش یک فیلم کابویی و نمی تونم به مرتبه دنبالش در یک کابویی همجنس بازی ظاهر بشم!» (می خندد).

یک بار گفته بودید که اگر ۱۰ میلیون بسازید، کناره گیری می کنید...

گفته بودم ۵ میلیون... خُب؟

این واکنش من بود نسبت به دستمزدهایی که بازیگران هم سن و سالم آن موقع می گرفتند. یادم می آید، می گفتم: «طرف ۵ میلیون گرفته، اگر به من هم بدهند می کشم کنار». ولی می بینید که هنوز اینجام! ولی خیلی بی ربط است که الان کارم را ول کنم. آنقدر ادامه می دهم تا اخراجم کنند.

کوشش او در نمایش سستشوی مغزی این شخصیت در «فلاش بک ها» که به طریقی ربط به قربانیان «ابو غریب» پیدا می کند. «اولتیماتوم بورن» یک بازی جاسوسی سینمایی و مجموعه یی سرگرم کننده از حادثه و تعلیق و تعقیب است بی آنکه در پشت آن فکر و اندیشه خاصی مطرح باشد اما گرینگراس نشان می دهد قادر است ترس و شهامت را در هم بیامیزد و تماشاگر را از احساسات و عواطف خالی سازد.

## سلام... و خدا حافظ

امسال زودتر از پارسال عزم وطن کرده ام. به دلایل شخصی و غیر شخصی البته! به همین خاطر باز چند صباحی از دوستان سینما خوان دور می مانم، و دریغ. ولی فکرش را که می کنم «سینما» دیگر آن بُرد همیشه را برایم ندارد. راستش چون هنوز هم نوشتن درباره فیلم ها را دوست دارم - متأسفانه - ملزم به دیدن فیلم های روز هستم. در غیر این صورت لزومی نداشت فیلم های امروز را ببینم. خوشبختانه اغلب در مدت زمانی که نیستم، آثار قابل تأملی هم به نمایش در نمی آید و از این بابت احساس پشیمانی نمی کنم. انشالله چند ماه دیگر دوباره با شما خواهیم بود.

پرویز نوری